

پیرامون پیام عبدالله اوجالان و انحلال پ.ک.ک



پ.ک.ک، امپریالیسم و ناسیونالیسم کرد

جنبش‌های ناسیونالیستی در خاورمیانه همواره در تناقضی بنیادین میان مبارزه برای رهایی ملی (ضد امپریالیستی) و ادغام در سیستم جهانی امپریالیسم قرار داشته‌اند. حزب کارگران کردستان (پ.ک.ک) یکی از مهم‌ترین این جنبش‌ها است که از زمان تأسیس خود در دهه‌ی ۱۹۷۰ تا به امروز تحولات ایدئولوژیک، استراتژیک و عملیاتی گسترده‌ای را تجربه کرده است. در این مقاله، به بررسی جایگاه تاریخی و طبقاتی پ.ک.ک، تغییرات ایدئولوژیک آن، رابطه‌ی آن با امپریالیسم و پیامدهای اخیر پیام عبدالله اوجالان مبنی بر انحلال این حزب خواهیم پرداخت.

مسئله ملی و جنبش کارگری

مسئله ملی در نظریه‌ی مارکسیستی همواره در ارتباط با تضادهای طبقاتی و توسعه‌ی سرمایه‌داری بررسی شده است. اما پیش از مارکس و انگلس، انجمن‌های مخفی کارگری و نظریه‌پردازان سوسیالیسم تخیلی، نظرات گوناگونی درباره‌ی مسئله ملی ارائه داده بودند. در قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم، بسیاری از سوسیالیست‌های اولیه، مسئله ملی را بیشتر از منظر رهایی سیاسی و انسانی بررسی می‌کردند تا از دیدگاه تحلیل تاریخی و طبقاتی. آنان در نوشته‌های که معطوف به عدالت خواهی طبقاتی اولیه جنبش کارگری بود، اغلب سخن از رهایی ملی و یا نقش ملت در رهایی انسان سخن میراندند. اما مارکس و انگلس، برخلاف آن‌ها، مسئله ملی را در پیوندی مستقیم با شکل‌گیری دولت‌های مدرن، توسعه‌ی سرمایه‌داری و مبارزه‌ی طبقاتی در نظر گرفتند.

در آثار مارکس و انگلس، دو گرایش نظری معین در باره مسئله ملی قابل تشخیص است: جنبش‌هایی که در نظر مارکس ملی و مترقی تلقی می‌شوند و اندسته از جنبش‌های ملی که ماهیت آنها ارتجاعی ارزیابی می‌شوند. آنجا که جنبش ملی علیه ساختارهای کهن فئودالی عمل کرده و در پدیداری جامعه نوین نقش پیشروی ایفا می‌کردند و آنجا که این جنبش‌ها بمتابه نیروی ارتجاعی در تداوم تحکیم مناسبات سرمایه‌داری و طبقاتی عمل می‌کردند.

مارکس از وحدت آلمان و ایتالیا در قرن نوزدهم حمایت می‌کرد، زیرا آن‌ها را به‌عنوان نیروهای تاریخی‌ای می‌دید که می‌توانند مسیر توسعه‌ی سرمایه‌داری و پرولتاریای مدرن را تسریع کنند. از سوی دیگر، مارکس و انگلس نسبت به جنبش‌های ملی که توسط نیروهای ارتجاعی و در چارچوب حفظ منافع بورژوازی عمل می‌کردند، موضعی روشنی اتخاذ می‌کردند. آنان بر این نظر بودند که جنبش‌های ملی معطوف و حفظ نظم موجود به تداوم سلطه طبقاتی و استعمار نوین کمک می‌کنند.

لنین این نظریه مارکسیستی حول مسئله ملی را با مطرح کردن «حق تعیین سرنوشت ملت‌ها» گسترش داد و از این زاویه از جنبش‌های ملی که بزعم او در جوامع مستعمره و نیمه‌مستعمره علیه قدرتهای استعمارگر بودند حمایت کرد. اگر چه لنین همواره تأکید داشت که این حمایت نباید به معنای دفاع از ناسیونالیسم بورژوازی، بلکه باید در چارچوب استراتژی کلی انقلاب پرولتری مورد بررسی قرار گیرد، اما امروز به شکرانه درسهای ناشی از شکست‌های سهمگین تاریخی، در می‌یابیم که در جنبش کارگری و کمونیستی، با وجود سهم لنین در ارتقاء استراتژی انقلابی، در مباحث مربوط به مسئله ملی این روزا لوکزامبورگ بود با ثابت قدمی تاریخی در کنار طبقه کارگر ایستاد و سهمی از شکست استراتژی «ضد استعماری» را از آن خود نکرد.

روزا لوکزامبورگ براساسی نیز یکی از منتقدان جدی نظریه‌ی حق تعیین سرنوشت لنین بود. او بر این باور بود که در چارچوب سرمایه‌داری، هرگونه تحقق استقلال ملی در نهایت تحت تأثیر منطق سرمایه باقی می‌ماند و نمی‌تواند به آزادی واقعی منجر شود. او استدلال می‌کرد که مبارزه‌ی طبقاتی باید در اولویت قرار گیرد و مسئله‌ی ملی تنها در صورتی اهمیت دارد که به رشد آگاهی طبقاتی و انقلاب سوسیالیستی کمک کند. از نظر لوکزامبورگ، ناسیونالیسم، حتی در شکل مترقی خود، به‌طور اجتناب‌ناپذیری به ابزاری در دست طبقه‌ی بورژوا تبدیل می‌شود و پرولتاریا را از مبارزه‌ی جهانی علیه سرمایه‌داری منحرف می‌کند. تشکیلات کارگران انترناسیونالیست نیز با نقطه‌ی عزیمت از این نگرش انتقادی بر گنبدیگی بیش از پیش جنبش‌های ناسیونالیستی در دوران حاضر تأکید داشته است.

امروز جنبش ناسیونالیستی کرد، برغم قربانیان بیشماری که در جدال با قدرتهای ارتجاعی حاکم بر منطقه داده و به رغم بدل شدن آن به مرکز اعتراضات مسلحانه جناح‌های مغلوب بورژوا علیه جناح غالب، در پایان یک راه پیمایی طولانی و پرهزینه قرار گرفته است. بیانیه عبدالله اوجالان و فراخوان او برای اعلام انحلال پ.ک.ک، پس از صدور در صدر اخبار رسانه‌های خبری جهان قرار گرفت. این واقعه پیش از آن نشانگر اهمیت جنبش ناسیونالیسم کرد باشد، بیانگر مکانی است که این جنبش از مجرای همکاری با آمریکا و دول غربی در میان بازیگران جنگهای نیابتی یافته است. بدین سان جا دارد تا بار دیگر به نگاهی به جایگاه تاریخی پ.ک.ک و تغییرات ایدئولوژیک آن، بر صحت مواضع کمونیستی در قبال جنبش‌های ناسیونالیستی و قومی و لزوم استقلال طبقاتی و سیاسی جنبش کارگری از انواع ناسیونالیسم تأکید ورزیم.

ناسیونالیسم کرد و جایگاه تاریخی پ.ک.ک

مسئله‌ی کردها به‌عنوان یکی از پیچیده‌ترین معضلات سیاسی خاورمیانه، در چارچوب مرزهای مصنوعی پس از جنگ جهانی اول و تشکیل دولت‌های ملی سرمایه‌داری در ترکیه، ایران، عراق و سوریه شکل گرفت. کردها که به‌عنوان یک قوم بدون دولت باقی ماندند، در طول تاریخ با سرکوب‌های دولتی و تبعیض‌های ساختاری مواجه بوده‌اند.

پ.ک.ک در سال ۱۹۷۸ توسط عبدالله اوجالان و جمعی از فعالان چپ‌گرای کرد که خود را پیرو ایدئولوژی مارکسیست لنینیستی (استالینسم) تعریف می‌کردند، تأسیس شد. این سازمان در ابتدا خود را یک حزب مارکسیستی-لنینیستی معرفی کرده و با الهام از جنبش‌های چریکی، مبارزه‌ی مسلحانه علیه دولت ترکیه را به‌عنوان استراتژی اصلی خود برگزید. هدف اولیه‌ی این حزب، تشکیل یک دولت سوسیالیستی کردستان بود که می‌توانست از مدل‌های کلاسیک انقلاب‌های ضدامپریالیستی پیروی کند. با این حال، ناسیونالیسم کرد، که مبنای شکل‌گیری پ.ک.ک بود، این حزب را در مسیر تضادهای ذاتی جنبش‌های بورژوازی-ناسیونالیستی قرار داد.

۳. تغییرات ایدئولوژیک پ.ک.ک و کنفدرالیسم دموکراتیک

پس از دستگیری اوجالان در سال ۱۹۹۹، و بازبینی انتقادی عبدالله اوجالان بر مواضع (استالینستی) پیشین خود و حزبش، به‌طور تدریجی از ایدئولوژی مارکسیستی-لنینیستی فاصله گرفت. اوجالان با تأثیرپذیری از اندیشه‌های موری بوکچین، مدل «کنفدرالیسم دموکراتیک» را به‌عنوان راهبرد جدید خود انتخاب کرد. این تغییر شامل چند مؤلفه‌ی اصلی بود. این مؤلفه‌های سیاسی را بطور محوری میتوان در سه نکته اساسی خلاصه کرد: فاصله‌گیری از مفهوم دولت - ملت، خودمدیریتی و اصل در هم تنیدگی سلطه طبقاتی و سلطه بر طبیعت.

اول، کناره‌گیری از مفهوم دولت ملت. اوجالان ایده دولت ملی را بعنوان یک ساختار سرکوبگر که مانع «همزیستی مسالمت آمیز خلق‌ها» میشود مورد نقد قرار داد. شایان توجه است که همزیستی مسالمت آمیز خلق‌ها تحت سلطه دول

سرمایه داری، حتی اگر با گفتار بندی رادیکال و ضد اتوریته ای آذین شود، بدون تن دادن به سلطه این دولت ها میسر نمیگردد. در این معنا میتوان این نقد را، بدین دلیل که تا سرحد نقد نظام طبقاتی بعنوان بنیاد دولت، نمیروند، نقد ناسیونالیسم چپگرا و چرخش بسوی همزیستی رفرمیستی تلقی کرد.

نکته دوم نقد اوجالان که در پیروی از اندیشه های بوکچین صورت گرفته، جانشین کردن نهادهایی چون شوراهای محلی و خودمدیریتی به جای ایده «دولت ملی و مستقل» سابق است. مشکل اساسی که در باره نکته اول مطرح شد، در این باره، یعنی شوارهای محلی و خودمدیریتی نیز صادق است. شوراهای محلی و خودمدیریتی، انجا که بدل به ابزار تحکیم مناسبات سرمایه داری میشوند، نه تنها مزاحمتی برای نظام موجود ندارند بلکه در مواقع بحرانی بهترین ابزارهای تحمیل توده ها و تحمیل خود استثماری به آنان است. این امر به ویژه در شرایطی که سرمایه داری بدلیل بحران در بازتولید اجتماعی، تن به تغییرات ساختاری عدیده در نظام مدیریت و سازماندهی کار داده، در انطباق با منافع طبقه حاکم قرار دارد. و سرانجام، نکته سوم، پذیرش اصل درهم تنیدگی سلطه طبقاتی و سلطه بر طبیعت که وجه اکولوژیک این سیستم فکری است. وجه مهم و ناپیدای این محورهای نظری که بر چرخش سیاسی اوجالان سایه افکنده، همانا تلاش برای یافتن استراتژی و تاکتیکهایی است که همزیستی سیاسی با قدرتهای جهان سرمایه داری را بدل به قطب نمای جنبش ناسیونالیستی کرد میکند. نظریه کنفدرالیسم دموکراتیک بوکچین که بدل به گرانیکه چرخش سیاسی اوجالان گشت دارای قابلیت ارتجاعی برای این همزیستی سیاسی را در درون نظام سرمایه داری است.

۳. بنیادهای نظری کنفدرالیسم دموکراتیک و تأثیر بوکچین

موری بوکچین، نظریه پرداز آنارشیسم اجتماعی و زیست محیط گرایی، تأثیر عمیقی بر تحول فکری اوجالان گذاشت. نظریه ی بوکچین بر این اساس استوار است که دولت ملت یک ساختار استثماری و سلسله مراتبی است که باید با یک سیستم خودگردان، غیرمتمرکز و دموکراتیک جایگزین شود. وی مفهوم "اکولوژی اجتماعی" را مطرح کرد که تأکید دارد سلطه ی انسان بر طبیعت و سلطه ی طبقاتی در سرمایه داری به هم مرتبط بوده و تنها از طریق یک دموکراسی رادیکال مبتنی بر شوراهای مردمی می توان با این مسئله مقابله کرد.

اوجالان تحت تأثیر بوکچین، مدل کنفدرالیسم دموکراتیک را پذیرفت که شامل سه اصل بنیادی است: ۱- اعمال قدرت غیر متمرکز از طریق تاسیس شوراهای محلی بمثابه نهادهای جایگزین دولت- ملت است، ۲- فمینیسم و برابری جنسی و نقش محوری اندر خودمدیریتی روژاوا، ۳- بنیان نهادن یک اقتصاد مختلط که قرار است تا در تعریف بیانگر ترکیبی از تعاونی های اجتماعی، بازار محلی و تولید خودکفا باشد

این مدل، اگرچه توسط برخی به عنوان یک جایگزین رادیکال برای نگرش ناسیونالیستی دولت - ملت معرفی می شود، اما از منظر مارکسیستی، به دلیل عدم ارائه ی یک استراتژی مشخص برای براندازی سرمایه داری در سطح جهانی، همچنان محدود به چارچوب های رفرمیستی باقی مانده و در عمل جز یک پوشش گفتاری به منظور سازماندهی بازارهای جدید برای دولی که روژاوا در چارچوب تعهد به قدرتهای امپریالیستی رشد میکند، نخواهد بود.

۴. پ.ک.ک و نقش آن در جنگ های نیابتی امپریالیستی

یکی از مهم ترین تناقضات پ.ک.ک، رابطه ی آن با امپریالیسم در سال های اخیر بوده است. پس از ظهور داعش در سال ۲۰۱۴، یگان های مدافع خلق (ی.پ.گ)، شاخه ی نظامی پ.ک.ک در سوریه، به نیروی اصلی مبارزه علیه داعش تبدیل شد و مستقیماً مورد حمایت نظامی آمریکا قرار گرفت. این همکاری پرسش های مهمی درباره ی ماهیت ضد امپریالیستی پ.ک.ک مطرح کرد: چگونه حزبی که در ابتدا به عنوان یک سازمان مارکسیستی-لنینیستی ضد امپریالیست شکل گرفته بود، به نیرویی تبدیل شد که به عنوان «متحد محلی» امپریالیسم آمریکا عمل می کرد؟ آیا این همکاری یک «تاکتیک ضروری» بود یا نشانه ای از ادغام نهایی پ.ک.ک در پروژه های امپریالیستی؟

از منظر یک تحلیل طبقاتی و علمی، این همکاری نشانگر این حقیقت است که جنبش های ناسیونالیستی، حتی با گفتمان چپگرایانه، قادر به فرار تر رفتن از افق بورژوازی نبوده و در عمل نیز نمیتوانند از چرخنده های اقتصاد و نظم امپریالیستی فرار کنند. بدین سان زمانی که در چنبره تضادهای داخلی و بین المللی قرار می گیرند، به طور اجتنابناپذیری

به ابزار سیاست‌های قدرت‌های بزرگ تبدیل میشوند. این همان روندی است که ما امروز شاهد نضج سیاسی آن در نزد پ.ک.ک هستیم. اینچنین است که در ۲۷ فوریه ۲۰۲۵، عبدالله اوجالان در پیامی از پ.ک.ک خواست تا خود را منحل کرده و به مبارزه‌ی مسلحانه پایان دهد. این پیام که در نتیجه‌ی مذاکراتی با دولت ترکیه و میانجی‌گری‌های منطقه‌ای صادر شده است، نقطه‌ی عطفی در تاریخچه‌ی جنبش ناسیونالیستی کرد محسوب می‌شود.

نتیجه‌گیری: یک تجربه‌ی تاریخی و درس‌های آن

پ.ک.ک نمونه‌ای از تحول بخش اعظم جنبش‌های ناسیونالیستی و چریکی در دوران معاصر است. این حزب که کار خود را با شعارهای مارکسیستی-لنینیستی و مبارزه‌ی مسلحانه ضد امپریالیستی آغاز کرد، در نهایت با همکاری با دولت آمریکا و سپس نیز از یک جریان بورژوازی غیر رسمی به استحالته رسمی در سیستم سیاسی سرمایه‌داری ترکیه رسید. از منظر مارکسیسم انقلابی، این روند نشان می‌دهد که جنبش‌های ناسیونالیستی، محکوم به شکست هستند و تنها راه رفع تبعیضات ملی و قومی به مانند برچید شدن کال هرگونه تبعیض دیگر پیوستن به جنبش کارگری با هدف براندازی کامل نظام سرمایه داری و برچیدن نظم بردگی مزدی است.

فهرست منابع

سوسیالیست‌های تخیلی و مسئله‌ی ملی

Owen, Robert. *A New View of Society*. London: Cadell & Davies, 1813.

Saint-Simon, Henri de. *The Industrial System*. Paris: Chez Bossange, 1821.

Fourier, Charles. *Théorie des Quatre Mouvements et des Destinées Générales*. Lyon: Antoine Brosson, 1808.

Haupt, Georges. *Aspects of International Socialism 1871-1914*. Cambridge: Cambridge University Press, 1986.

۲. مارکس و انگلس در مورد مسئله‌ی ملی

Marx, Karl and Engels, Friedrich. *Manifesto of the Communist Party*. London: Workers' Educational Association, 1848.

Marx, Karl. *Critique of the Gotha Programme*. Berlin: Vorwärts, 1875.

Engels, Friedrich. *The Origin of the Family, Private Property and the State*. Zurich: Hottingen, 1884.

Marx, Karl. "On the Polish Question." *Neue Rheinische Zeitung*, 1848-1852. Collected in *Marx-Engels Collected Works (MECW)*, vol. 10 and 15.

۳. روزا لوکزامبورگ و نقد مسئله‌ی ملی

Luxemburg, Rosa. *The National Question and Autonomy*. 1908. In *The National Question: Selected Writings by Rosa Luxemburg*, edited by Horace B. Davis. New York: Monthly Review Press, 1976.

Luxemburg, Rosa. *Reform or Revolution*. London: Socialist Labour Press, 1899.

Frölich, Paul. *Rosa Luxemburg: Her Life and Work*. London: Pluto Press, 1972 (originally published in German, 1939).

آثار عبدالله اوجالان

Liberating Life: Woman's Revolution (2013)

Manifesto for a Democratic Civilization, Volume 1: Civilization: The Age of Masked Gods and Disguised Kings (2015)

Manifesto for a Democratic Civilization, Volume 2: Capitalism: The Age of Unmasked Gods and Naked Kings (2017)

The Political Thought of Abdullah Öcalan: Kurdistan, Women's Revolution and Democratic Confederalism (2017)

آثار موری بوکچین:

Det ekologiska samhället (1991)

Frihetens ekologi (2005) □

Post-Scarcity Anarchism (1971)

The Ecology of Freedom: The Emergence and Dissolution of Hierarchy (1982)

Urbanization Without Cities: The Rise and Decline of Citizenship (1992)

Social Ecology and Communalism (2007)